

## یک روایت در پنج اثر

پس از آن که شیرویه با یاری گروهی از ایرانیان بر پدر می شورد و او را به زندان می افکند، خسرو پرویز از زندان در ضمن پاسخ به اتهامات پسر، درباره ایران و مردم ایران بدو چنین سفارش می کند:

چو از هر سوی بازخوانی سپاه  
که ایران چو باغی ست خرم بهار  
پراز نرگس و نار و سیب و بهی؛  
سپرغم یکایک ز بُن برکنند  
سپاه و سلیح است دیوار اوی  
اگر بفگنی خیره دیوار باغ  
نگر تا تو دیوار او نفگنی  
کزان پس بود غارت و تاختن  
زن و کودک و بوم ایرانیان  
گشاده ببیند بداندیش راه،  
شکفته همیشه گل کامگار،  
چو پالیز گردد ز مردم تهی،  
همه شاخ نار و بهی بشکنند!  
به پرچینش برنیزه ها خار اوی!  
چه باغ و چه دشت و چه دریا، چه راغ!  
دل و پشت ایرانیان نشکنی!  
خروش سواران و کین آختن!  
به اندیشه بد منه در میان!

بیتهای بالا یکی از نمونه های جالب احساسات ایران دوستی در شاهنامه است. این قطعه را نخستین بار نگارنده در جزو چنین نمونه هایی معرفی کرد<sup>۲</sup> سپس مورد توجه قرار گرفت و چند جای دیگر به چاپ رسید. پس از آن، بار دیگر که نگارنده به خواستی دیگر به بررسی این قطعه پرداخت، متوجه شد که مضمون آن را فردوسی از خود نساخته، بلکه در مأخذ او نیز بوده و در چند جای دیگر هم هست. اگرچه موضوع امانتداری فردوسی از همان نخستین پژوهشهای علمی شاهنامه از زمان نولدکه و پیش از او به ثبوت رسیده است، ولی

پروردن مطالب مأخذ و آرایشهای لفظی آن و این که شاعر ناظم لفظ به لفظ مأخذ خود نبوده - که عملاً هم میسر نیست - نیز عموماً از سوی پژوهندگان پذیرفته شده است. منتها از آن جا که مأخذ اصلی او، یعنی شاهنامه ابومنصوری در دست نیست و عزراالسیر ثعالبی نیز مطالب شاهنامه ابومنصوری را گاه چکیده و کوتاه کرده، گاه به کلی زده و گاه با مطالب منابع دیگر درهم آمیخته است،<sup>۳</sup> از این رو نمی توان همیشه با اطمینان گفت که در شاهنامه حدود آرایشهای لفظی و یا کلاً آزادی شاعر در کاهش و افزایش مطالب مأخذ خود تا کجاست. برای مثال قطعه بالا از نگاه مضمون به گونه ای است که ظاهراً و در نگاه نخستین می توان آن را هم ساخته فردوسی گرفت و هم پرداخته او. از این رو آمدن مضمون آن در چند اثر دیگر و مقایسه آنها با یکدیگر، می تواند از جهاتی در پژوهش شاهنامه سودمند باشد. ما نخست وجود مضمون این قطعه را در چهار اثر دیگر معرفی می کنیم:

۱- مضمون این قطعه در عزراالسیر ثعالبی هست و بدین گونه است:

ان مثل ایران شهر التی هی سرّة الارض و واسطة العقد کبستان فیه من کل الثمرات و مثل جیوشنا فی اطرافها کمثل الحرّاس و مثل الاعداء المحیطین بها کمثل السراق فلو کنا ردنا الجیوش لاضعنا الثغور و طرقتنا للاعداء و اضعنا الرعیة و المملکة.<sup>۴</sup>

(ا) ایران شهر که دل جهان و گوهر درشت میانی گردن بند است، همچون بستانی ست دارای هر گونه میوه، و سپاه ما در پیرامون آن همچون نگهبانان آن، و دشمنان در پیرامون کشور همچون دزدان. اگر، سپاهیان را باز می خواندیم، راه را بر دشمنان گشوده بودیم و ویرانی مردم و کشور را فراهم می کردیم).

۲- همین روایت را دینوری به گونه زیر گزارش کرده است:

فان ملکا من ملوک الهند کتب الی جدی انوشروان: ان مملکتک شبیهة بباغ عامر علیہ حائظ و وثیق، و باب منیع، فاذا انهدم ذلک الحائظ او تکسرت الابواب لم یؤمن ان ترعی فیه الحمیر و البقر. و انما عنی بالحائظ الجنود، و بابوا به الاموال.<sup>۵</sup>

(یکی از شاهان هند به نیای من انوشروان نوشت: همانا کشور تو چون باغ آبادی ست که پیرامون آن را دیواری استوار فرا گرفته و دارای دروازه ای سخت است. هرگاه دیوار باغ ویران گردد و یا دروازه آن بشکند، بود که خران و گاوان در آن به چرا پردازند. خواست او از دیوار سپاهیان و از دروازه خواسته بود).

۳- این روایت همچنین و کمی درازتر در نهایت الارب آمده است:

وقد کان فرمیش کتب الی جدنا کسری انوشروان من فرمیش ملک الهند، اما بعد فان بلادک و مملکتک تشبه بباغ عامر کثیر الشجر طیب الثمر، و قد اخاط به سور حصین، و علق علیہ باب و وثیق،

و اکتفاه اعداء اعراب جاهلون. فلن يصلوا الى شيء من ثمره مادام حائطه حصينا و بابه وثيقا. وان كان الحافظون له و الذابون عنه ذوى ضعف و وهن، فاذا تهدمت حيطانه، وانكسر بابه؛ لم يقدر الاقوياء من الحفاظ على حفظه و ضبط ثماره و لا دفع الاعداء عنه، بل لا يؤمن من ان ترعى فيه البقر و الحمير و الاغنام. و ائما اعنى بحيطان المملكة جنودها، و اعنى بالاموال الابواب. و لانهدم لا ام لك حيطان هذه المملكة، و لانسكروا بوابها بتبذير هذه الاموال المجتمعه.<sup>۶</sup>

(فرمیش نامی بود که او به نیای ما خسرو و انوشروان نوشت: از فرمیش شاه هند، اما بعد سرزمین و کشور تو به باغی ماند با درختان بسیار و میوه های خوش که دیوار بزرگی آن را فرا گرفته است و دروازه استوار دارد و دشمنان آن اعراب جاهلی در پیرامون آن. آنها تا زمانی که دیوار بی رخنه و دروازه استوار است، نمی توانند میوه های آن را به دست آورند، حتی اگر نگهبانان و پاسداران آن ناتوان باشند. ولی اگر دیوار ویران گردد و دروازه بشکند، در آن هنگام حتی مردان نیرومند نیز نمی توانند آن را نگهداری و از میوه های آن پاسداری کنند و دشمنان را برانند. و چه بسا که گاو و خران و گوسفندان در آن به چرا پردازند. از دیوار خواست سربازان است و از خواسته دروازه. دیوار این کشور ویران نخواهد شد و دروازه آن نخواهد شکست، مگر آن که آن خواسته برباد داده شود).

۴- طبری نیز این روایت را در مأخذ خود داشته و خیلی چکیده نقل کرده است:

و بخاصة ملك فارس الذى قد اکتفت بلاده اعداء فاغرة افواهم لالتقام ما فى يديه و ليس يقدر على كفهم عنها و ردعهم مما يريدون من اختلاس ما يرومون اختلاسه منه الا بالجنود اللثيفة و الاسلحة و العدد الكثيرة.<sup>۷</sup>

(و به ویژه کشور ایران که پیرامون آن را دشمنان گرفته و دهان باز کرده اند تا آنچه دارد ببلعند و تنها راه بازداشتن آنان از این آرزو، داشتن سپاه بزرگ و سلاح فراوان است).

وجود این روایت بیرون از شاهنامه در چهار اثر دیگر، نخست نشان می دهد که فردوسی آن را از خود نساخته، بلکه از شاهنامه ابومنصوری گرفته است. مأخذ ثعالبی نیز محتملاً همان شاهنامه ابومنصوری است، ولی دقیقاً نمی توان گفت که تفاوت آن با گزارش فردوسی تا چه اندازه در اثر کوتاه کردن مطلب به قلم ثعالبی است و تا چه اندازه در اثر پروردن آن به دست فردوسی. تنها می توان احتمال داد که روایت شاهنامه ابومنصوری چیزی میان این دو بوده باشد. برای مثال، کمتر محتمل است که در روایت شاهنامه منشور، بدین گونه که در شعر فردوسی آمده است، از چند میوه چون انار و سیب و به، و از چند گل چون نرگس و اسپرغم و گل کامگار عیناً نام رفته بوده باشد. بلکه چنان که در روایت عزرا السیر آمده است، از شاهنامه منشور نیز عموماً به باغ و بستانی پر از درخت و گل و میوه از

هر رنگ اشاره شده بوده است. روایت نه‌ایه الارب نیز همین را تأیید می‌کند که در اخبار الطوال تنها به «باغ آباد» کوتاه شده و در سخن طبری به کلی زده شده است. درباره «گل کامگار» در شعر فردوسی حتی می‌توان کمی بیشتر گمان پردازی کرد. به گزارش گردیزی، این نام گلی بسیار سرخ بوده که نیای احمد بن سهل به نام کامگار پرورانده بود و به نام او نیز شهرت داشت.<sup>۱</sup> احمد سهل که نامش در شاهنامه نیز آمده است، در اوایل سده چهارم هجری در مرو از سوی سامانیان فرمانروایی داشت. پس اگر گزارش گردیزی درست باشد، کامگار نیای احمد پس از سقوط دولت ساسانی می‌زیسته و از این رو در متن پهلوی خداینامه که در دست مترجمان شاهنامه‌منثور بوده، نامی از این گل نرفته بود، بلکه از خود فردوسی ست که آن را یک بار دیگر و آن هم باز در محل قافیه به کار برده است.<sup>۱</sup> مگر این که بگوییم مترجمان شاهنامه‌منثور نام این گل را که در زمان آنها شهرت داشته از خود افزوده بودند. ولی در این صورت تنها نام بردن از یک گل لطفی در توصیف مورد گفتگوی ما ندارد، بلکه می‌بایست از گلها و میوه‌های دیگری هم نام برده بوده باشند. و یا باز هم در مصراع دوم بیت ششم، ردیف کردن واژه‌های باغ و دشت و دریا و راغ بیشتر از نیاز وزن و آرایش لفظ در شعر است، و در نثر مأخذ لابد به همین بسنده کرده بودند که اگر دیوار باغ ویران گردد، از باغ بیابان کنند. ما در این جا نه قصد آن را داریم و نه می‌توانیم متن از دست رفته شاهنامه‌منثور را حتی در یک طرح کلی بازسازی کنیم. ولی تنها این چند نکته تفاوت را میان آن و شاهنامه‌فردوسی احتمال می‌دهیم.

و اما در روایت اخبار الطوال و نه‌ایه الارب دو نکته مشترک، یکی نسبت دادن پیش‌بینی درباره ایران به پادشاه هند در نامه اش به انوشروان، و دیگر مطلب «به چرا پرداختن گاو و خران (و گوسفندان) در ایران»، نشان می‌دهند که مأخذ دینوری و مؤلف نه‌ایه الارب یک اثر واحد بوده است که دینوری مطلب را چکیده تر و مؤلف نه‌ایه الارب مفصل تر نقل کرده اند. این نظر را دهها نمونه همسان دیگر میان این دو کتاب به خوبی ثابت می‌کند. مأخذ مشترک آنها به احتمال بسیار همان سیرالملوک ابن مقفع بوده است.<sup>۱</sup>

درباره روایت طبری باید گفت که نقل چکیده و آزاد از یک مأخذ عربی ست که می‌تواند همان سیرالملوک ابن مقفع باشد. از سوی دیگر، طبری قاعده و باوجود کوتاه کردن گزارش، نمی‌بایست موضوع «نامه پادشاه هند» را بیندازد. از این رو این احتمال را نیز باید داد که او روایت خود را از مأخذ دیگری غیر از مأخذ دینوری و مؤلف نه‌ایه الارب گرفته بوده باشد.

از آنچه رفت می توان دو نتیجه گرفت:

- ۱- همه این منابع از راه دست کم یک ترجمه عربی که به احتمال بسیار سیرالملوک ابن مقفع باشد، و یک ترجمه فارسی که شاهنامه ابومنصوری باشد، به یک اصل پهلوی که جز خداینامه احتمال دیگری ندارد برمی گردند.
  - ۲- فردوسی از یک سوناقل امین مطالب مأخذ خود است. ولی از سوی دیگر، باوجود متأثر بودن زبان او از زبان مأخذ، ناقل لفظ به لفظ مأخذ خود نیست. تفاوت سخن او با سخن مأخذش یکی در کاهشها و افزایشهایی است که بخشی نتیجه پرداخت سخن است و بخشی به ناگزیر در اثر کشیدن نثر به جامعه نظم، یعنی از نیاز وزن و قافیه پدید آمده است. دیگر دمیدن جان در توصیفهای عمومی (توصیف نبردها و غیره) و دمیدن روح ملی در مواردی خاص است. چنان که در همین قطعه مورد گفتگوی ما، تنها توصیف فردوسی است که در یک سخن رفیع و شکیل، احساسات ایران دوستی را به گونه ای مؤثر تبلیغ می کند و به ویژه بیت پایانی آن چنان در لفظ توفنده و در مضمون فراگیر است که گویی نه پیام پرویز به شیرویه، بلکه اخطار فردوسی به همه فرمانروایان ایرانی است، در هر زمان که بیایند.
- بخش تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک، دانشگاه هامبورگ

### یادداشتها:

- ۱- شاهنامه، تصحیح نگارنده، دفتر هشتم (در دست حروفچینی)، پادشاهی شیرویه، بیتهای ۲۷۴-۲۸۲.
- ۲- در: «ایران در گذشت روزگاران»، ایران شناسی ۱۳۷۱/۲، ص ۲۴۲.
- ۳- بنگرید به مقاله نگارنده: «تکرار در شاهنامه»، ایران شناسی ۱۳۸۰/۴، ص ۸۲۵ به جلو و مأخذ آن.
- ۴- ثعالبی، ابومنصور (در گذشته در ۱۰۳۸/۴۲۹)، عزرا السیر، به کوشش ه. زنتبرگ (H. Zotenberg)، پاریس ۱۹۰۰ (تهران ۱۹۶۳)، ص ۷۲۲ به جلو.
- ۵- دینوری، ابوحنیفه (در گذشته در ۸۹۵/۲۸۲)، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰ (تهران، بی تاریخ)، ص ۱۰۹.
- ۶- ناشناس، نهاییه الارب فی تاریخ الفرس والعرب، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران ۱۳۷۴، ص ۴۳۵.
- ۷- طبری، ابوجعفر (در گذشته در ۹۲۳/۳۱۰)، تاریخ الرسل والملوک، به کوشش دخویه (M.J. Goeje) لیدن ۱۸۸۱-۱۸۸۲، دوم، ص ۱۰۵۵.
- ۸- گردیزی، ابوسعید، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۵۱.
- ۹- در پادشاهی اسکندر (چاپ مول، بیت ۱۹۳۴).
- ۱۰- بنگرید به: خطیبی، ابوالفضل، «نگاهی به کتاب نهاییه الارب و ترجمه فارسی قدیم آن»، نامه فرهنگستان ۴/۱۳۷۵، ص ۱۴۰-۱۴۹. این کتاب- محتملا تألیف نیمه نخستین سده پنجم هجری- به نظر براون و کولسینیکف و کلیمما و برخلاف نظر نولدکه و روزنتال، باوجود برخی نکات مشکوک در آن، اثری اصیل و مهم است. بنگرید به پیشگفتار بر

ترجمه فارسی قدیم آن از: رضا انزابی نژاد - یحیی کلاتری، تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم، مشهد ۱۳۷۳. به ویژه نظر نولدکه (در ترجمه آلمانی بخش ساسانیان طبری، ص ۴۷۵ به جلو) که نهایتاً الارب را از یک سو کلاً پرداخته نوجعلی از اخبار الطوال می داند، ولی در سرگذشت بهرام چوبین اساس آن را متن کاملتری از متن دینوری می داند و گاه در موارد دیگری نیز بدان استناد می کند، بسیار شگفت انگیز است. نهایتاً الارب هرگز نمی تواند نگارش نوی از اخبار الطوال باشد، بلکه بدون کوچکترین تردیدی مطالب اخبار الطوال درباره ایران نقل چکیده ای از مأخذ مشترک آن با نهایتاً الارب است. نگارنده حدس می زند که نظر منفی نولدکه و روزنتال درباره نهایتاً الارب بیشتر از سر شیفتگی به تاریخ الرسل طبری است. به نهایتاً الارب در برخی از پژوهشها به چشم هووی بی اصل و نسب تاریخ الرسل نگریسته اند. و اما در ترجمه فارسی آن بسیاری از مطالب مأخذ زده یا کوتاه شده است. از جمله روایت مورد گفتگوی ما نیز در آن نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی